

وحدتِ اشيا

-
- سرشناسه:** استرن، رابرت، ۱۹۶۲ - م.
- عنوان و نام پدیدآور:** وحدت اشیا: هگل، کانت، و ساختار ابژه/رابرت استرن؛ مترجمان: محمد مهدی اردبیلی / مهدی محمدی اصل.
- مشخصات نشر:** تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
- مشخصات ظاهری:** ۲۳۸ ص.
- شابک:** ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۲۵-۴
- وضعیت فهرست‌نویسی:** فیبا
- یادداشت:** عنوان اصلی: Hegel, Kant and the structure of the object, 1990.
- یادداشت:** واژه‌نامه.
- یادداشت:** کتابنامه.
- یادداشت:** نمایه.
- عنوان دیگر:** هگل، کانت، و ساختار ابژه.
- موضوع:** هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، ۱۷۷۰-۱۸۳۱ م.
- موضوع:** Hegel, Georg Wilhelm Friedrich
- موضوع:** کانت، ایمانوئل، ۱۷۲۴-۱۸۰۴ م.
- موضوع:** Kant, Immanuel
- موضوع:** عین (فلسفه)
- موضوع:** Object (Philosophy)
- شناسه افزوده:** اردبیلی، محمد مهدی، ۱۳۶۱ -، مترجم
- شناسه افزوده:** محمدی اصل، مهدی، ۱۳۶۲ -، مترجم
- رده‌بندی کنگره:** ۱۳۹۶ ۳ و ۵ الف/ ۲۲۰ BD
- رده‌بندی دیویی:** ۱۲۱
- شماره کتاب‌شناسی ملی:** ۵۰۸۶۲۰۱
-

وحدتِ اشیا

هگل، کانت و ساختار ابژه

رابرت استرن

مترجمان:

محمد مهدی اردبیلی

مهدی محمدی اصل



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Hegel, Kant and the Structure of the Object

Robert Stern
Routledge, 1990



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

رابرت استرن

وحدت اشیا

هگل، کانت و ساختار ابژه

مترجمان: محمدمهدی اردبیلی / مهدی محمدی اصل

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۴۲۵ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-425-4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۸۰۰۰ تومان

فهرست

۷	یادداشت نویسنده بر ترجمه فارسی.....
۹	مقدمه مترجمان.....
۱۳	پیشگفتار.....
۱۷	اختصارات.....
۲۱	مقدمه.....
۳۱	۱. کانت و آموزه تألیف.....
۳۱	اشیا، کیفیات و نسبت‌ها.....
۴۲	انقلاب کپرنیکی کانت.....
۴۶	تألیف و وحدت ابژه.....
۵۲	تألیف و وحدت سوژه.....
۶۹	۲. هگل علیه کانت.....
۷۰	نیاز به فلسفه.....
۷۶	نقد هگل بر کانت.....
۸۹	۳. هستی‌شناسی و ساختار در منطق هگل.....
۹۰	از پدیدارشناسی روح تا منطق.....
۱۰۵	مفهوم، حکم، و قیاس.....
۱۲۹	الگوی ابژه به مثابه جوهر نوعی.....

۱۴۱	۴. وحدت و ساختار در فلسفهٔ طبیعت هگل
۱۴۳	طبیعت و ابژکتیویته
۱۴۸	ساختار و طبیعت
۱۶۵	رویکرد ارگانیک
۱۷۶	طبیعت و وحدت
۱۸۹	۵. وحدت ابژه و وحدت سوژه
۱۹۰	وحدت و تألیف
۱۹۲	ایدئالیسم مطلق و سوژکتیو
۱۹۸	ایدهٔ مطلق و روح مطلق
۲۰۹	نتیجه‌گیری
۲۱۳	منابع
۲۳۵	واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی
۲۳۷	نمایه

یادداشت نویسنده بر ترجمه فارسی

برای آماده‌سازی ترجمه فارسی نخستین کتاب من، با عنوان هگل، کانت و ساختار ابژه که در سال ۱۹۹۰ از سوی انتشارات راتلج منتشر شد، از محمدمهدی اردبیلی و مهدی محمدی اصل بسیار سپاسگزارم. عنوان کتاب من در این ترجمه تغییر کرده است تا مضمون اصلی کتاب را بهتر منعکس کند. این کتاب به این دغدغه می‌پردازد که چه چیزی ابژه فردی را به ابژه‌ای فردی بدل می‌سازد، و بدین طریق وحدتش در مقام چنین ابژه‌ای چگونه باید تبیین شود؟ در نتیجه، دغدغه محوری کتاب معنادار ساختن «وحدت اشیا» است. در این کتاب استدلال شده است که کانت و هگل پاسخ‌هایی عمیقاً متفاوت به این پرسش داده‌اند، و اختلافشان در پاسخ به این پرسش نشان‌دهنده جدایی ایدئالیسم استعلایی کانت از ایدئالیسم ابژکتیو هگل است.

بنا بر ادعای من، کانت از اسلاف تجربه‌گرایی نگرشی اساساً اتمیستی را به ارث برده بود؛ نگرشی که بر اساس آن، وحدت اشیا را باید با فعالیت سوژه تألیف‌کننده توضیح داد که به کمک تحمیل مقولات متعدد بر کثرتی از تجارب، این کثرت را درون یک ابژه مجتمع می‌سازد. در نتیجه، ساختار جهان را سوژه بر جهان تحمیل کرده است، و قوام ابژه‌های وحدت‌یافته از بطن این فرایند ظاهر می‌شود.

از سوی دیگر، نشان داده‌ام که هگل رویکردی ارسطویی تر اتخاذ کرده است که بر اساس آن، وحدت افراد را باید به کمک جوهری کلی توضیح داد که این

افراد را متمثل می‌سازد، به نحوی که، برای مثال، موجودات در مقام اسب، سگ یا انسان هستند که به افراد بدل می‌شوند. نشان داده‌ام که به نظرِ هگل چنین کلیاتی بخشی از ساختار هستی‌شناختی واقعیت بماهو هستند؛ در نتیجه، او منکر هر نقشی برای سوژهٔ تألیف‌کنندهٔ کانتی می‌شود، و بدین طریق ایدئالیسم سوپژکتیو را رد کرده و ایدئالیسم ابژکتیو (یا به معنایی هگلی‌تر ایدئالیسم مطلق) را به جایش می‌نشانند که رویکردی رئالیستی به وحدت اشیا اتخاذ می‌کند.

رابرت استرن

نوامبر ۲۰۱۷

مقدمه مترجمان

نویسنده کتاب حاضر در تلاش است تا از طریق بررسی تفاوت رویکرد کانت و هگل در خصوص مفهوم ابژه، تمایزات ایدئالیسم این دو متفکر را توضیح دهد. کتاب به طور کلی پنج فصل دارد که فصل نخست آن به شرح و ریشه‌یابی تحلیلی-تاریخی ایده اصلی کتاب نقد عقل محض با تمرکز بر انقلاب کپرنیکی و آموزه «ترکیب» اختصاص دارد. فصل دوم به بررسی مختصر برخی نقدهای هگل به فلسفه کانت اشاره دارد و فصول سوم و چهارم به پاسخ‌های ایجابی جایگزین هگل به این نقدها در آثار مختلفش می‌پردازد. به این ترتیب، استرن با محور قرار دادن مفهوم «ابژه»، شرحی اجمالی از بخش‌هایی از سه اثر اصلی هگل (پدیدارشناسی روح، علم منطق و دایرةالمعارف علوم فلسفی) ارائه می‌دهد که مرتبط با بحث ابژه‌اند و نهایتاً در فصل آخر بحث را با جمع‌بندی مسائل مطرح‌شده و حل و فصل مسئله وحدت و کثرت در روح مطلق هگلی به پایان می‌برد.

بزرگ‌ترین نقدی که به اثر حاضر وارد است، تحلیل ارتباط کانت و هگل بدون توجه به جایگاه میانجی‌های بسیار مهمی مانند فیخته و شلینگ، یا رمانتیک‌های اواخر قرن هجدهم است. استرن ایده‌های کانت و هگل را بر اساس نص آثارشان با یکدیگر مقایسه کرده و در این معنا روند چگونگی برآمدن ایدئالیسم مطلق هگل از بطن ایدئالیسم استعلایی کانت را در کلیت ایدئالیسم آلمانی مسکوت گذاشته است که خود این رویکرد البته غیرهگلی است. همچنین استرن، باز

هم به شیوه‌ای غیرهگلی، بخش‌هایی از آثار هگل را منفک از کلیت اثر بررسی می‌کند و ایده‌ها را در کلیت پیش‌رونده آن ملاحظه نمی‌کند که شاید با توجه به حجم و پروبلماتیک کتاب اجتناب‌ناپذیر باشد. مشکل این شیوه تحلیل، دست‌کم در فلسفه هگل، این است که امکان سوءفهم و سوءتعبیر را فراهم می‌کند. شیوه دیالکتیکی آثار هگل باعث می‌شود که موضع خود هگل در متن شناور باشد. به بیان دیگر، هگل ابتدا بر اساس موضعی مشخص سخن می‌گوید، سپس با برملا کردن تناقضات آن موضع، آن را نقد کرده و موضع مخالف را اتخاذ می‌کند. سپس تناقضات موضع جدید نیز برملا شده و هگل موضع سومی اتخاذ می‌کند و تا انتهای کتاب با همین مواضع شناور در آثار هگل مواجهیم. حال فرض کنید اگر مفسری به بخشی از اثر منفک از کلیت آن توجه کند و نقل‌قول‌های جزئی را به جای رویکرد کلی هگل جا بزند، تا چه حد مستعد سوءتعبیر خواهد بود. هرچند استرن در مقاطع مختلف کتاب می‌کوشد تا تعبیر هگلی را در پرتو کلیت فلسفه او تفسیر کند، در مواردی گرفتار جزئیات ارجاعات خود می‌شود.

اما آنچه ترجمه و انتشار این اثر را موجه کرده و چه بسا ضرورت می‌بخشد این است که، همان‌گونه که نویسنده در پیشگفتار ادعا می‌کند، علی‌رغم حجم اندک، طرحی کلی از رویکرد کل‌گرایانه هگل به ابژه و جهان ترسیم می‌کند که می‌توان در پرتو آن کل فلسفه هگل را بازتفسیر کرد. از این منظر، رویکرد جدید هگل به ابژه، نه تنها در جهان‌شناسی، بلکه در تمام حوزه‌های دیگر شناخت بشری تأثیرگذار است. به بیان ساده‌تر، انقلاب هگلی در شیوه جدید فهم ابژه، نه تنها به اشیای فیزیکی، بلکه به تمام ابژه‌ها و موضوعات دیگر اعم از نفس و خدا تعمیم می‌یابد. در نتیجه، استرن می‌تواند کل ابعاد مختلف فلسفه هگل را بر اساس شیوه خاص تفسیرش از ساختار ابژه بازخوانی کند. اما میانجی اصلی بحث استرن، که امکان ورود به بحث از ابژه را فراهم می‌آورد، مقابله کانت و هگل بر سر «مسئله وحدت و کثرت» است. استرن در نهایت کانت را کثرت‌گرا و هگل را وحدت‌گرا می‌خواند و اختلاف رویکرد این دو متفکر و حتی اختلاف ایدئالیسم‌هایشان را ناشی از همین مقابله می‌داند.

در این کتاب تمام پاورقی‌ها از مترجمان فارسی است و یادداشت‌های پرشمار استرن مربوط به هر فصل به انتهای همان فصل منتقل شده است. همچنین

مترجمان هر کجا که افزودن واژه یا تعبیری را برای فهم مخاطب مفید دانستند، آن را داخل قلاب به متن افزوده‌اند. افزوده‌های خود استرن به ترجمه‌ها نیز با دو قلاب ([[...]]) متمایز شده‌اند. جهت دسترسی مخاطب به اصل واژگان کتاب، علاوه بر درج برخی معادل‌های اصلی در پاورقی‌ها، به انتهای کتاب نیز یک واژه‌نامه انگلیسی به فارسی اضافه شده است. در خصوص عنوان کتاب نیز لازم به ذکر است که عنوان کتاب اصلی هگل، کانت و ساختار ایزه است. مترجمان این عنوان را درخور کتاب ندانستند و صلاح دیدند که بنا به محتوای خود کتاب، عنوان اصلی‌اش وحدت اشیا باشد. زمانی که این پیشنهاد با خود نویسنده در میان گذاشته شد، از سوی او با استقبال غافلگیرکننده مواجه شد. وی این عنوان را برای اثر مناسب‌تر و گویاتر دانست و در مقدمه خود بر ترجمه فارسی نیز به آن اشاره کرده است. نهایتاً بنا شد که عنوان اصلی اثر در ترجمه فارسی به جایگاه عنوان فرعی منتقل شود. همچنین لازم است که از دوست عزیزمان فرزاد جابرانصار نیز کمال سپاسگزاری را داشته باشیم که کل ترجمه فارسی را خواند و نکات ارزشمندی را جهت بهبود و ترجمه گوشزد کرد.

در نهایت، نباید فراموش کرد که به کمک کانت انقلابی در تفکر بشری آغاز شد که با انقلاب اعظم هگل به اوج خود رسید. دوران ما، دوران پس از هگل، دوران پس از انقلاب است و ما هنوز به‌تمامی با ابعاد گسترده این دو انقلاب، که بر تمام مکاتب فلسفی دو قرن اخیر (اعم از اگزیستانسیالیسم، مارکسیسم، پدیدارشناسی، پست‌مدرنیسم، فلسفه تحلیلی و ...) تأثیرگذار بوده‌اند، مواجه نشده‌ایم. ما هم‌اکنون در میانه این تأثیرات قرار داریم، فلسفه آینده حاصل شیوه‌های تازه انتقاد از، مواجهه با و تعهد به این انقلاب‌های ایدئالیستی و پس‌لرزه‌های آن‌ها خواهد بود.

محمد مهدی اردبیلی

مهدی محمدی اصل

مهرماه ۱۳۹۶

پیشگفتار

هدف اولیه این کتاب به دست دادن تفسیری از متافیزیک گئورگ ویلهلم فریدریش هگل است. بنا بر این تفسیر، مضمون محوری متافیزیک هگل این است که نشان دهد ساختار اشیا اساساً به چه نحو کل گرایانه است: یعنی، بنا دارد نشان دهد که جهان چگونه مشتمل بر ابژه‌هایی انضمامی است که نمی‌توان آن‌ها را ترکیباتی از موجودیت‌های اتمیستی بنیادی‌تر دانست، و می‌خواهد نشان دهد که این ابژه‌ها وحدتی دارند که به معنای دقیق کلمه نمی‌توان آن را به کثرتی از اجزای قائم به ذات تجزیه کرد که پیوند بیرونی دارند.

این تفسیر در اصل محصول نگاه تفصیلی به آخرین فصل منطق هگل است، که شامل شرح وی از مقولات کلی،^۱ جزئی^۲ و فردی^۳ است. نشان خواهیم داد که در آن جا درمی‌یابیم هگل شرحی از امر فردی به مثابه تمثیل یک جوهر کلی به دست می‌دهد، که نمی‌توان آن را به کثرتی از اوصاف، ویژگی‌های حسی، یا تصورات بسیط تقلیل داد؛ لذا این شرح نشان داده است که امر فردی در مقام انسان، گل رز، یا هر چیز دیگری، به مثابه تمامیتی داده‌شده وجود دارد، و وحدت امر فردی بدین وسیله تبیین شده است که تمثلی است از فلان و بهمان نوع.

برای استخراج دلالت‌های این الگوی متافیزیکی از ابژه، کوشیدم بر اهمیت موضع هگل در تقابل با موضع سلف بزرگ او، ایمانوئل کانت، تأکید کنم. یکی از

1. universal

2. particular

3. individual

ویژگی‌های محوری ایدئالیسم کانت این است که او از سنت تجربه‌گرایانه تلقی ابژه‌ها به مثابه اموری تقلیل‌پذیر به کثرتی از اوصاف حسی یا شهودها پیروی می‌کند، در حالی که وحدت این کثرات ناشی از فعالیت تألیفی سوژه مداخله‌گر^۱ است. در مقابل، شرح هگل از ابژه به مثابه تجسم یک جوهر کلی او را قادر می‌سازد که نشان دهد ابژه وحدتی در خود (فی‌نفسه) دارد، بدون آن‌که الزاماً آگاهی تجربه‌کننده آن را «برگرفته»^۲ و تألیف کرده باشد. رویکرد کل‌گرایانه هگل در قبال ابژه، ضمن آن‌که بدین نحو ابژه را از سوژه آزاد می‌سازد، واجد دلالت‌های فلسفی عمیقی است، و نشان از شکافی میان ایدئالیسم سوپژکتیو و مطلق دارد.

من در سراسر این کتاب کوشیدم بر الگوی کل‌گرایانه هگل از ابژه به مثابه مضمون اصلی نظام فلسفی وی تأکید کنم، و کوشیدم عمق و اهمیت این برداشت از اشیا را روشن سازم. در نتیجه، از خرده‌گیری‌های بی‌اهمیت افراطی به هگل پرهیز کردم، و از ناموجه بودن برخی از استدلال‌های وی چشم پوشیدم، با این هدف که، در عوض، تصویر کلی و ابعاد باشکوه دیدگاه متافیزیکی وی را برجسته سازم. حاصل به هیچ وجه تلاشی در جهت رد یا «پشت سر گذاشتن» هگل، یا چشمپوشی کامل از خطاهای وی نیست؛ بلکه صرفاً تلاشی است در جهت فهم او، و رعایت جانب انصاف در قبال فلسفه او.

مایلم به خاطر نقدها، پیشنهادات و یادداشت‌ها بر نسخه‌های قبلی این کتاب، از جمله رساله دکترایم که مبنای این کتاب است، به صمیمانه‌ترین شکل ممکن از افراد زیر سپاسگزاری کنم: آرس آگزیوتیس،^۳ جنس براکمیر،^۴ گرت بوخدال،^۵ مایکل هامپ،^۶ بیل هارت،^۷ استفن هولگیت،^۸ مایکل اینوود،^۹ فراسر مک‌براید،^{۱۰} سو مورگان،^{۱۱} مایکل پترای^{۱۲} و نیک واکر.^{۱۳} باید سپاس و تقدیر ویژه به جای آورم از ادوارد کریگ^{۱۴} و مایکل روزن،^{۱۵} که هر دو بی‌دریغ برای سال‌ها مددکار، الهام‌دهنده و مشوقم بودند. همچنین مایلم از استاد و دانشجویان چرچیل کالج^{۱۶}

1. supervening

4. Jens Brockmeier

7. Bill Hart

10. Fraser MacBride

13. Nick Walker

16. Churchill College

2. taken up

5. Gerd Buchdahl

8. Stephen Houlgate

11. Sue Morgan

14. Edward Craig

3. Ares Axiotis

6. Michael Hampe

9. Michael Inwood

12. Michael Petry

15. Michael Rosen

کمبریج، و استاد و دانشجویمان کالج سنت جونز^۱ کمبریج سپاسگزاری کنم: بدون حمایت این دو مؤسسه، نمی‌توانستم این اثر را به پایان ببرم. سپاس ویژه از والدین و همسر، کرازی،^۲ و این که دوست دارم این کتاب را، به خاطر باور و اطمینانشان به این که اساساً قابل نگارش است، به ایشان تقدیم کنم.

اختصارات

آثار کانت

- CJ *Critique of Judgement*, translated by James Creed Meredith (Oxford University Press, Oxford, 1952).
- CPR *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, 2nd edn with corrections (Macmillan, London, 1933).
- ProI. *Prolegomena to any Future Metaphysics that Will be Able to Present Itself as a Science*, translated by P. Gray Lucas (Manchester University Press, Manchester, 1953).

در مورد نقد عقل محض، ارجاعات به شماره صفحات استاندارد ویراست اول و دوم کتاب است؛ از آنجا که این شماره صفحات برای هر دو نسخه انگلیسی و آلمانی کتاب یکسان‌اند، فقط به یکی از آن‌ها ارجاع داده شده است. در خصوص سایر آثار مورد اشاره، به نسخه آلمانی زیر از نوشته‌های کانت نیز ارجاع داده شده است:

- KW *Kants gesammelte Schriften, Akademie Textausgabe* (Georg Reimer (subsequently W. de Gruyter), Berlin, 1902-).

آثار هگل

- DFS *The Difference between Fichte's and Schelling's System of Philosophy*, translated by W. Cerf and H. S. Harris (State University of New York, Albany, 1977).
- EL *Hegel's Logic*, translated by William Wallace, 3rd edn (Oxford University Press, Oxford, 1975).
- EM *Hegel's Philosophy of Mind*, translated by William Wallace and A. V. Miller (Oxford University Press, Oxford, 1971).

- EN *Hegel's Philosophy of Nature*, translated by M. J. Petry (3 vols, George Allen & Unwin, London, 1970).
- FK *Faith and Knowledge*, translated by W. Cerf and H. S. Harris (State University of New York, Albany, 1977).
- HPW *Hegel's Political Writings*, translated by T. M. Knox (Oxford University Press, Oxford, 1964).
- ILHP *Introduction to the Lectures on the History of Philosophy*, translated by T. M. Knox and A. V. Miller (Oxford University Press, Oxford, 1985).
- LA *Aesthetics: Lectures on Fine Art*, translated by T. M. Knox (2 vols, Oxford University Press, Oxford, 1975).
- LHP *Lectures on the History of Philosophy*, translated by E. S. Haldene and F. H. Simson (3 vols, Humanities Press, London, 1892–6).
- LPH *Lectures on the Philosophy of History*, translated by J. Sibree (George Bell & Sons, London, 1881).
- LPR *Lectures on the Philosophy of Religion*, translated by E. B. Spiers and J. B. Sanderson, new edn (3 vols, Humanities Press, London, 1962).
- LPWH *Lectures on the Philosophy of World History; Introduction: Reason in History*, translated by H. B. Nisbet (Cambridge University Press, Cambridge, 1975).
- NL *Natural Law*, translated by T. M. Knox (University of Pennsylvania Press, Pennsylvania, 1975).
- PP *The Philosophical Propaedeutic*, translated by A. V. Miller, edited by Michael George and Andrew Vincent (Basil Blackwell, Oxford, 1986).
- PR *Hegel's Philosophy of Right*, translated by T. M. Knox (Oxford University Press, Oxford, 1952).
- PS *Hegel's Phenomenology of Spirit*, translated by A. V. Miller (Oxford University Press, Oxford, 1977).
- SL *Hegel's Science of Logic*, translated by A. V. Miller (George Allen & Unwin, London, 1969).

در ارجاع به آثار هگل، منبع نخست یکی از ترجمه‌های فوق است؛ اگر ترجمه را به هر شکلی جرح و تعدیل کرده باشیم، در متن بدان اشاره کرده‌ام. لازم به ذکر است که در خصوص آثاری که در آن‌ها متن هگل برحسب پاراگراف یا فصل عددگذاری شده است، هیچ ارجاع دیگری به متن آلمانی نداده‌ام، زیرا این نظام پاراگراف‌بندی یافتن نقل‌قول را در متن اصلی آسان ساخته است. اگر متنی که نقل یا بدان ارجاع داده شده است یکی از افزوده‌های شاگردان هگل باشد، آن را با افزودن یک «Z» به شماره پاراگراف نشان داده‌ام (برای مثال، §32Z). در مورد آثاری که هیچ‌گونه پاراگراف‌بندی‌ای نشده‌اند، منبع دوم با ذکر مجلد و شماره صفحه ویراست زیر از آثار هگل مشخص شده است:

- HW *Theorie Werkausgabe*, edited by Eva Moldenhauer and Klaus Markus Michel (20 vols and Index, Suhrkamp, Frankfurt am Main, 1969-71).

در مواردی که ارجاع به سایر نسخه‌های آثار هگل لازم باشد، منابع با مشخصات و توضیحات کامل در پی‌نوشت‌ها مشخص شده‌اند.

Das Vereinigen ist eine größere Kunst, ein größeres Verdienst. Ein Einungskünstler wäre in jedem Fache der ganzen Welt willkommen.

J. W. von Goethe, *Die Wahlverwandtschaften*

I would make a pilgrimage to the Deserts of Arabia to find the man who could make me understand how the one can be many! Eternal universal mystery! It seems as if it were impossible; yet it is – & it is every where.

Samuel Taylor Coleridge, *Notebooks*, October 1803

Mais les parties du monde ont toutes un tel rapport et un tel enchaînement l'une avec l'autre que je crois impossible de connaître l'une sans l'autre et sans le tout.

Blaise Pascal, *Pensées*

وحدت آفرینی هنر بزرگ‌تری است، و ارزش بیشتری [از تجزیه کردن] دارد. هنرمند وحدت‌آفرین در هر رشته‌ای مقبول همه جهان است.

ی. و. گوته، خویشاوندی‌های انتخابی

من به زیارت صحراهای عربی رفتم تا مردی را بیابم که می‌توانست به من بفهماند که چگونه واحد می‌تواند کثیر باشد! راز سرمدی کل جهان! به نظر می‌رسد که گویی غیرممکن باشد؛ هنوز هم هست — و در همه جا.

سمیوئل تیلر کولریج، دفترها، اکتبر ۱۸۰۳

اما همه اجزای جهان با همدیگر دارای چنان نسبت و به هم پیوستگی‌ای هستند که، بنا به نظر من، شناختن یکی بدون دیگری و بدون شناخت کل ناممکن است. بلز پاسکال، تأملات

مقدمه

مسئله وحدت یکی از بزرگ‌ترین مسائل متافیزیک است. ساختارِ تمامیت به ظاهر وحدت یافته (مثلاً ایزه فردی معمولی، ارگانسیم، خود، فکر، یا حالت) از چه قرار است، و وحدتش عبارت از چیست؟ آیا این تمامیت‌ها، به نحوی، از بطن عناصر اتمیستی بسیط‌تری بر ساخته شده‌اند که تقلیل‌پذیر بدان هستند؟ یا بخش‌هایی‌اند که تمامیتی را می‌سازند که بیرون از کل فهم‌ناپذیر است، و آیا تبیین تمامیت از طریق هم‌آمیزی این عناصر بسیط‌تر از پیش موجود امری است ناممکن؟ من کسانی را که مدعی‌اند می‌توان کل داده‌شده را وحدتی از موجودیت‌های بنیادی تر تلقی کرد کثرت‌گرا^۱ می‌نامم،^(۱) در حالی که کسانی را که به عدم امکان چنین امری قایل‌اند کل‌گرا^۲ می‌نامم.

بنا به عقیده مدافعان رویکرد کثرت‌گرایانه، هر وحدت داده‌شده، در واقع، ترکیبی از عناصر مجزایی است که بنیادی‌ترند و وجودی مستقل دارند: یعنی، می‌توان آن را به کثرتی از مؤلفه‌های فردی ذاتاً نامرتبیطی تقلیل داد که فرد کثرت‌گرا مدعی است از طریق فرایند وحدت‌بخشی این کل را قوام بخشیده‌اند. (البته فرایند وحدت‌بخشی مبتنی بر ماهیت مؤلفه‌های مورد نظر خواهد بود). لذا، بنا بر این دیدگاه، برخی موجودیت‌های ثابت و مستقل^(۲) وجود دارند که «عناصر سازنده»ی بنیادی تمامیت را تشکیل می‌دهند، عناصری که به تعبیری این تمامیت

1. pluralist

2. holist

را قوام بخشیده‌اند، درست همان‌طور که دیوار از خشت‌ها و جنگل از درختان ساخته شده است. این بدان سبب است که فرد کثرت‌گرا برای این موجودیت‌ها تقدم و استقلال وجودی بر تمثیل یافتنشان در کل قایل است، بر همان کل که او وجودش را از طریق هم‌آمیزی این عناصر مجزا تبیین می‌کند، و نشان می‌دهد که این‌ها بخش‌هایی اند که کل را باید به آن‌ها تجزیه کرد.

در برابر رویکرد فوق، فرد کل‌گرا بر آن است تا نشان دهد که اشتباه است اگر فکر کنیم که تمامیت‌ها را می‌توان به این نحو، به مثابه ساختاری برساخته از ترکیبی از موجودیت‌هایی اتمیستی که وجودی مستقل دارند، فهم کرد. در مقابل، او تأکید دارد که تمامیت در مقام نوعی وحدت، جوهری فردی است که تقدم وجودی دارد، زیرا اجزایی که تمامیت را به‌درستی می‌توان به آن‌ها تجزیه کرد نمی‌توانند بیرون از کل وجود داشته باشند. بنابراین فرد کل‌گرا مدعی است که تمامیت مورد بحث را نباید ترکیبی از عناصر قائم به ذات تلقی کرد، زیرا عناصری از این دست اصلاً وجود ندارند که کل به معنای واقعی کلمه را بتوان به آن‌ها تقلیل داد. فرد کل‌گرا نشان می‌دهد که فرد کثرت‌گرا مرتکب خطایی بنیادی می‌شود، که او را به آن‌جا می‌کشاند که بگوید تمامیت متشکل از کثرتی از عناصری است که از حیث وجودی قائم به ذات‌اند: خطای مذکور از این قرار است که اجزایی را که کل به‌درستی به آن‌ها تجزیه می‌شود^(۳) چنان تلقی می‌کند که گویی متنوع از و مقدم بر وجودشان در کل، نیز قابل فهم بوده‌اند؛ با این حال، فرد کل‌گرا منکر آن است که اجزایی که کل را می‌سازند چنین استقلال وجودی‌ای داشته باشند، و لذا مدعی است که کثرت‌گرا از این بابت در اشتباه است که فکر می‌کند می‌توان وجود کل را بر طبق هم‌آمیزی این قبیل عناصر تبیین کرد.

در این‌جا روشن ساختن تفاوت چشم‌اندازهای کثرت‌گرا و کل‌گرا می‌تواند به ما کمک کند. ساختار زبان‌ها را در نظر بگیرید. طبق نظر کثرت‌گرا، زبان‌ها از بطن عناصر بنیادی خاص یا واحدهایی از معنا (مانند جملات و کلمات) ساخته شده‌اند، که با انواع قواعد و عملکردها در قالب زبانی که کل است با هم ترکیب شده‌اند. بنابراین فرد کثرت‌گرا کلمات یا جملات را اساساً و ذاتاً واحدهایی مجزا می‌داند که زبان از بطن آن‌ها شکل گرفته است. اما در برابر این دیدگاه، فرد

کل گرامر می‌تواند ادعا کند که این زبان در مقام یک کل است که باید مقدم تلقی شود، و گرچه زبان را می‌توان به کلمات، جملات و ... تجزیه کرد، نباید مانند فرد کثرت‌گرا این‌ها را واحدهایی قائم به ذات دانست؛ بلکه فرد کل‌گرا می‌تواند نشان دهد که کلمات و جملات صرفاً در سیاق زبان در مقام یک کل، قابل فهم هستند، و زبان در مقام یک کل را نمی‌توان به آن نوع واحدهای مجزایی که استقلال وجودی دارند تجزیه کرد، واحدهایی که کثرت‌گرا مدعی است زبان را ساخته‌اند.

تاکنون نزاع میان کثرت‌گرایان و کل‌گرایان اغلب حول شرح حقیقی‌ای متمرکز بوده است که باید درباره ماهیت ابژه‌های مادی به دست داد. از یک سو، کثرت‌گرایان مدعی‌اند که قوام هر موجودیت فردی داده‌شده (مثل میز، گیاه، انسان و ...) را باید ناشی از ترکیب عناصر مستقل بسیط دانست؛ از سوی دیگر، کل‌گرایان مدعی‌اند که نمی‌توان این موجودیت‌ها را به کثرتی از این عناصر از پیش موجود تقلیل داد، زیرا اجزایی که این موجودیت‌ها بتوانند به آن‌ها تجزیه شوند نمی‌توانند به این شکل بیرون از یا مقدم بر تمثلشان در کل وجود داشته باشند. در سطح متافیزیکی، این نزاع در باب ساختار و تحقق ابژه حول محور رابطه میان ابژه و ویژگی‌هایش می‌چرخد: کثرت‌گرایان مدعی‌اند که ابژه از خلال کثرت اتمیستی اعراض، تصورات بسیط، داده‌های حسی، یا شهودها قوام یافته است؛ در حالی که کل‌گرایان ادعا کرده‌اند که، گرچه ابژه را می‌توان به ابعاد مختلف تجزیه کرد، این ابژه مرکب از کثرتی از این دست موجودیت‌های اتمیستی بنیادی‌تر نیست. در قالب این واژگان، سه الگو در خصوص ماهیت ابژه‌ها (در این معنای کلی و متافیزیکی) پیش نهاده شده است: الگوهای زیرنهادی،^۱ الگوهای مجموعه‌گرا^۲ و آنچه من (به پیروی از ام. جی. لاکس^(۴)) الگوهای جوهر نوعی^۳ می‌نامم.

طبق نظر مدافعان الگوی زیرنهادی، ابژه صرف کثرتی از ویژگی‌ها نیست، بلکه اساساً نوعی «امر جزئی محض» نادیدنی وجود دارد که این ویژگی‌ها را بنیاد می‌نهد و وحدتشان را قوام می‌بخشد. در مقابل، طبق نظر مدافعان الگوی

مجموعه‌گرا، ابژه چیزی نیست جز مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و هیچ زیرنهاد زیربنایی‌ای وجود ندارد که این ویژگی‌ها در آن نهفته باشند: ابژه صرفاً مجموعه یا دسته‌ای از اعراض، تصورات بسیط، یا داده‌های حسی است و چیزی بیش از این نیست.

همان‌طور که می‌دانیم، هر یک از این الگوها با دشواری‌های خاص خودشان روبه‌رو می‌شوند. مدافع الگوی زیرنهادی باید به‌وضوح بگوید که مقصودش از این ایده چیست که «چیزی ناشناخته»^(۵) در بنیاد کثرت و ویژگی‌ها نهفته است که خودش فاقد تمام این کیفیات است؛ و مدافع الگوی مجموعه‌گرا با این دشواری روبه‌رو می‌شود که باید توضیح دهد از چه رو کثرت و ویژگی‌هایی که ابژه به آن‌ها تجزیه می‌شود در واقع باید نوعی وحدت را شکل دهند، و رابطه‌ی میان این ویژگی‌ها عبارت از چیست؟

در ادامه نشان خواهیم داد که بنا بود آموزه‌ی تألیف کانت به کمک این الگوی مجموعه‌گرا از ابژه بیاید، از این طریق که وحدت ابژه را از وحدت سوژه استخراج کند. همچنین نشان خواهیم داد که، گرچه کانت به این شکل از سوژه به عنوان «بنیادی» برای وحدت ابژه استفاده می‌کند، نوعی الگوی زیرنهادی را مطرح نمی‌کند، زیرا وحدت زیربنایی سوژه صرفاً صوری است، و قوام خود سوژه به فعالیت تألیفی آن است. خلاصه، می‌خواهم نشان دهم که کانت نسخه‌ای بسیار پیچیده از الگوی مجموعه‌گرا از وحدت را بسط می‌دهد که در آن، ابژه چیزی نیست جز ترکیبی از شهودهای اتمیستی که سوژه استعلایی آن‌ها را در قالب وحدتی رابطی شکل داده است. بنابراین سرشت الگوی کانتی ابژه اساساً کثرت‌گرایانه باقی می‌ماند، زیرا می‌توان وحدت ابژه را به ترکیبی از موجودیت‌های بنیادی‌تر و ذاتاً نامرتبیطی (کثرات شهودها) تقلیل داد که سوژه از خلال آن‌ها قوام یافته است.

حال، سومین الگوی ابژه را که بدان اشاره کردم، می‌توان همچون راهی برای پرهیز از مشکلات هر دو الگوی زیرنهادی و مجموعه‌گرا تلقی کرد؛ زیرا ابژه را نه امر جزئی عریان [و تنها] یا «واحدی» نامتعیین تلقی می‌کند که در بنیاد کثرتی از کیفیات نهفته است، نه امری تقلیل‌پذیر به کثرتی از اعراض، تصورات بسیط، یا ویژگی‌های حسی (چنان‌که الگوی مجموعه‌گرا چنین برداشتی از ابژه دارد). در

عوض، الگوی جوهر نوعی، ابژه را نوعی کل^۱ تقلیل‌پذیر تلقی می‌کند، تا آن‌جا که یک کلی^۲ از مقولهٔ جوهر (همچون «انسان»، «سگ» یا «گل رُز») را تمثل می‌بخشد که مقوم ماهیت بنیادی فرد به مثابهٔ تمامیت^۳ است. لذا مدافع الگوی جوهر نوعی قادر است (در مقابل الگوی زیرنهادی) نشان دهد که امر فردی در مقام انسان، سگ یا هر چیز دیگری عریان [و تنها] نیست، بلکه می‌تواند با استفاده از یک جوهر کلی تعیین یابد؛ و از آن‌جا که به شیوهٔ نامتعیین فوق با فرد برخورد نمی‌کند، می‌تواند امکان جزئیت یافتن بیشتر آن را فراهم سازد، زیرا امری فردی که انسان یا سگ است می‌تواند بسیاری از دیگر ویژگی‌های کمتر فراگیر را داشته باشد. اما در عین حال در این‌جا می‌توان به الگوی مجموعه‌گرا به این نحو ایراد گرفت که از این جزئیت‌یابی امر فردی به سوی تقلیل ابژه به ویژگی‌هایی مجزا و قائم به ذات حرکت می‌کند، چرا که به اشتباه امر فردی را چنان تلقی می‌کند که گویی قوامش به این است که فقط این کیفیات را با هم ترکیب کند. در برابر این رویکرد، الگوی جوهر نوعی نشان می‌دهد که امر فردی در عین حال که به واسطهٔ [مثلاً] سگ بودنش می‌تواند واجد ویژگی‌های بسیاری (مثل قهوه‌ای بودن، پشمالو بودن، چهار دست و پا داشتن و ...) باشد، این بدان معنا نیست که این فرد، در مقام سگ، ساختاری است برساخته از این ویژگی‌ها. لذا در این رویکرد ادعا می‌شود که امر فردی به مثابهٔ کل، در مقام سگ، انسان یا هر چیز دیگری، تقدم وجودی دارد، تا آن‌جا که ماهیت بنیادی‌اش را نمی‌توان به آن ویژگی‌های اتمیستی، تصورات بسیط، یا داده‌هایی حسی فروکاست که کثرت‌گرا مدعی است امر فردی از خلال آن‌ها قوام یافته است.

امیدوارم روشن شود که این الگوی هستی‌شناسانه در باب ابژه، به مثابهٔ تمثل یک کل جوهری متعین اما تقلیل‌ناپذیر، بسیار وابسته است به رویکرد کل‌گرایانه به وحدت که پیش‌تر به آن اشاره کردم. همان‌طور که توضیح دادم، هدف الگوی مذکور این است که نشان دهد ابژه نه هم‌آمیزی ویژگی‌های اتمیستی، قائم به ذات، تصورات بسیط یا هر چیز دیگری است (و لذا نمی‌توان آن را به یک کثرت فروکاست)، و نه یک امر جزئی عریان [و تنها] (و لذا یک «این» تجزیه‌ناپذیر)

1. whole

2. a universal

3. totality

است. الگوی جوهر نوعی، در مقابل این دو رویکرد، بر آن است تا نشان دهد که ابژه، به مثابه تمثیل امر کلی، همراه با ماهیتی مشخص، یک «واحد» صرفاً عریان [و تنها]، یا نامتعین نیست: از سوی دیگر، بنا دارد نشان دهد که این ذات کلی ابژه، در مقام یک کل، ساختاری نیست که از عناصر اتمیستی ساخته شده باشد، و حکایت از آن دارد که نباید امر فردی را وحدتی تقلیل ناپذیر تلقی کرد.

در فصل ۳، که هسته اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، بنا دارم نشان دهم که هگل در کتاب منطق می‌کوشد متافیزیکی را شکل دهد که برای به چالش کشیدن فرض کثرت‌گرایانه نهفته در نظریه مجموعه‌گرا، که بر طبق آن ابژه چیزی نیست جز هم‌آمیزی اعراض، طراحی شده است. هگل در راستای خطوط ارسطویی^(۶) استدلال می‌کند که اگر امر فردی را به‌درستی تصور کنیم جوهری تقلیل‌ناپذیر است، و این یا آن نوع بودنش مبین این تقلیل‌ناپذیری است؛ زیرا به معنای دقیق کلمه ابژه فردی هم‌آمیزی صرف ویژگی‌ها یا یک امر جزئی عریان [و تنها] نیست که این ویژگی‌ها ذاتی آن باشند، بلکه ظهور صورت جوهری کلی است که معطی وحدت است.

نشان خواهم داد که دفاع هگل از این الگوی کل‌گرایانه را باید در پیوند با نارضایتی کلی‌تر او از چشم‌انداز اتمیستی علوم فیزیکی فهم کرد، نارضایتی‌ای که او با بسیاری از معاصرانش در آن سهیم بود. در شرحم از فلسفه طبیعت وی در فصل ۴ بنا دارم نشان دهم که هگل چگونه از الگوی هستی‌شناسانه خودش استفاده می‌کند تا دعای تقلیل‌گرایانه و اتمیستی درباره فیزیک و شیمی را به چالش بکشد، و چگونه این شرح از طبیعت را باید با توجه به پس‌زمینه متافیزیکی وی مطالعه کرد.

حال، چون هگل معتقد است که هر ابژه واحدی باید تمثیل یک کلی جوهری باشد، ناگزیر به سمت رویکردی رئالیستی در خصوص مفاهیم سوق می‌یابد که بر اساس آن، مفاهیم ماهیت ذاتی فرد در مقام یک کل را قوام می‌بخشند. در عین حال، نشان خواهم داد که او وحدت ابژه را از قید فعالیت تألیفی سوژه استعلایی کانت وامی‌رهماند؛ زیرا، بر اساس رویکرد هگل (اگر آن را خیلی ساده مطرح کنیم)، ابژه نیازی به آن ندارد که به دست ما سامان یا وحدت یابد، زیرا، در مقام تمثیل یک کلی جوهری، دیگر نباید آن را تقلیل‌پذیر به آن نوع کثرات

اتمستی‌ای دانست که نیازمند این تألیف‌اند. بدین نحو، می‌توان شکاف میان گونه‌های مختلف ایدئالیسم هگلی و کانتی را به برداشت‌های متفاوتشان از ساختار متافیزیکی ابژه‌های مادی برگرداند.

بنابراین در ادامه هدفم این است که نشان دهم هگل چگونه «برساخت‌گرایی»^۱ کانت را اخذ می‌کند تا همچنان بر این فرض خویش باقی بماند که می‌توان وحدت ظاهری ابژه‌ها را آن‌چنان که آن‌ها را تجربه می‌کنیم، به کثرتی از عناصر قائم به ذات و دارای استقلال وجودی تقلیل داد، و فقط پس از این فرایند، در نتیجه فعالیت تألیفی آگاهی است که وحدتی قوام می‌یابد. در مقابل، نشان خواهیم داد که هگل بر این باور بود که تا آن‌جا که ابژه فردی صورتی جوهری را متجلی می‌سازد، تقلیل آن به کثرتی از عناصر به‌ظاهر بنیادی‌تر و با این حال ذاتاً نامرتب‌ممكن نیست. بنابراین هگل کمر به رد هر رویکردی (از جمله رویکرد کانت) می‌بندد که از چنین عناصری آغاز می‌کند، و سپس می‌کوشد آن‌ها را از بیرون به هم پیوند بزند؛ زیرا به نظر هگل، چنین رویکردی ترتیب درست تقدم وجودی را معکوس می‌سازد. به زعم هگل، این قبیل عناصر از حیث وجودی متأخر از کل هستند؛ لذا (اگر بی‌پرده بگوییم) در حالی که کانت با آن عناصر شروع می‌کرد و کل را محصول تألیف می‌دانست، هگل نشان می‌دهد که کانت باید با کل شروع می‌کرد و عناصر [مستقل و بسیط] را محصول تجزیه و تحلیلی کاذب می‌پنداشت.^(۷) بدین نحو، هگل برساخت‌گرایی کانت را مبتنی بر مقدمات هستی‌شناسانه نادرست، و نیز الگویی نادرست از ابژه، می‌دانست.

گرچه تلقی من از تقابل رویکردهای کانتی و هگلی در خصوص ماهیت ابژه‌های فردی، اساساً خود را به تفسیری از این دو متفکر محدود می‌کند، بر این باورم که این موضوع که در میان این دو فیلسوف مطرح است اهمیتش فراتر از دغدغه‌های صرفاً تاریخی است. زیرا مناقشه دیدگاه‌های کثرت‌گرایانه و کل‌گرایانه یکی از «منازعات محوری» بزرگ فلسفه باقی می‌ماند؛ به همین دلیل است که فیلسوفان درگیر و دار این هستند که باید شرحی درست از ساختار ابژه به دست داد، همان‌طور که باید شرحی درست از ساختار آگاهی و خود، تفکر و زبان،

دولت‌ها و جوامع، و واقعیت فیزیکی به طور کلی، به دست داد.^(۸) حال بر آنم نشان دهم که آن فیلسوفان مدرنی که این تمامیت‌ها را ترکیباتی از عناصر ذاتا مجزا می‌دانند در حال اخذ همان دیدگاه تجربه‌گرایانه و تقلیل‌گرایانه‌ای هستند که نزد کانت سراغ داریم؛ از سوی دیگر، آن فیلسوفانی که مدعی‌اند هر یک از این عناصر صرفاً «دست‌ساخته تجزیه و تحلیلی»^(۹) هستند که از یک کل داده‌شده انتزاع شده است، همچون هگل، در تلقی موجودیت داده‌شده به مثابه نوعی تمامیت نادیدنی، از خطوط ارسطویی و غیرتقلیل‌گرایانه پیروی می‌کنند. هدف مطالعه پیش‌رو این است که روشن سازد این نزاع دیرپا میان کثرت‌گرایی و کل‌گرایی تا چه حد موضوعی محوری میان کانت و هگل بود.

یادداشت‌ها

۱. در برخی از مباحث در باب این موضوعات، به ویژه آن‌طور که در علوم اجتماعی مطرح می‌شوند، کل‌گرایی را در تقابل با فردگرایی قرار داده‌اند. من از این واژه استفاده نکرده‌ام، و واژه کلی‌تر «کثرت‌گرایی» را ترجیح دادم، به این دلیل که در این کتاب موضوع بحث به‌ویژه طبیعت امر فردی است.
۲. ادموند هوسرل در بحث سوم کتاب پژوهش‌های منطقی، تحت عنوان «در باب نظریه کل‌ها و اجزا»، تمایزی صوری میان مجموعه‌ها و کل‌های واقعی ترسیم کرد بر این مبنا که اجزای مجموعه‌ها «مستقل» (selbständig) هستند و اجزای کل‌ها «وابسته» (unselbständig). او اجزای دسته نخست را «تکه‌ها» (Stücke) و اجزای دسته دوم را «اجزا» (Teile) می‌نامد. هوسرل خطوط کلی این بحث را چنین ترسیم می‌کند: «هر جا که عناصر یک ترکیب باز‌نمودی (ترکیب محتواها) به واسطه خود ماهیتشان عرضه جداگانه‌شان را امکان‌پذیر سازند، محتواهایی مستقل داریم؛ هر آن‌جا که چنین نباشد محتواهایی وابسته داریم» (Edmund Husserl, *Logical Investigations*, translated by J. N. Findlay [2 vols, Routledge & Kegan Paul, London; Humanities Press, New York, 1970], Vol. 2, Pt III Chap. 1 §2, p. 439). پس در واژه‌شناسی هوسرل می‌توانیم بگوییم که در حالی که رویکرد کثرت‌گرا، وحدت داده‌شده را ترکیبی تلقی می‌کند که از تکه‌های جداگانه شکل گرفته است، رویکرد کل‌گرا مدعی است که [این وحدت داده‌شده] وحدت تقلیل‌ناپذیر اجزای وابسته است، که «اگر دیگر محتواها همراه با [آن‌ها] نباشند، نمی‌تواند وجود داشته باشد» (ibid., §5, p. 443).
۳. موضع سومی که نباید کل‌گرایی (holism) را با آن خلط کرد، موضع وحدت‌انگاری (monism) است، که تمامیت را یک واحد مطلقاً تجزیه‌ناپذیر و ساخت‌نیافته می‌داند.

تقابل میان کل‌گرایی و وحدت‌انگاری را شاید بتوان این‌گونه تعریف کرد: در حالی که کل‌گرایی تمامیت را از درون تجزیه‌پذیر به اجزا اما تقلیل‌ناپذیر به تکه‌های اتمیستی و مستقل می‌داند، وحدت‌انگاری انکار می‌کند که تمامیت اصلاً تجزیه‌پذیر باشد، و استدلال می‌کند که حتی فاقد اجزا است (با استفاده از واژه‌های هوسرلی «تکه‌ها» و «اجزا» که در بالا بیان شد).

4. Michael J. Loux, *Substance and Attribute: A Study in Ontology* (D. Reidel, Dordrecht, 1978), pp. 158–66.

ضمن رعایت جانب انصاف در قبال لاکس، باید تأکید کنم که در حالی که هدف اصلی من اصرار بر دلالت‌های ضدتقلیل‌گرایانه این الگوست، او خودش این امر را ملاحظه‌ای مهم در جهت تأیید آن نمی‌دانست؛ نگاه کنید به: *ibid.*, pp. 165–6.

۵. نقل قول از قوام است؛ نگاه کنید به:

A Treatise of Human Nature, edited by L. A. Selby-Bigge and revised by P. H. Nidditch, 2nd edn (Oxford University Press, Oxford, 1978), Bk I Pt 1 §6, p. 16.

۶. البته منازعه بیشتری میان محققان ارسطویی وجود دارد راجع به این که آیا صورت‌های جوهری جزئی‌اند، یا کلی، یا هیچ‌یک. من در این دعوی از جرالد جی. هیوز پیروی می‌کنم که گرچه محمول‌های کلی صورت‌های جوهری نیستند، کلی‌هایی که ذات فرد را قوام می‌بخشند صورت‌های جوهری‌اند؛ نگاه کنید به:

Gerald J. Hughes, 'Universals as Potential Substances: The Interpretation of Metaphysics Z 13', in M. F. Burnyeat (ed.), *Notes on Book Zeta of Aristotle's Metaphysics* (Oxford Study Series, Oxford Sub Faculty of Philosophy, 1981), pp. 107–26.

برای بحثی روشن‌تر و جامع‌تر در باب این مسئله نگاه کنید به:

Jonathan Lear, *Aristotle: The Desire to Understand* (Cambridge University Press, Cambridge, 1988), pp. 273–93.

۷. این بدان معنا نیست که از نظر هگل هر نوع تحلیلی ناممکن است، و کل را باید تمامیتی متجانس تلقی کرد. هگل پذیرفت که کل‌ها واجد اجزا هستند، و شناخت این اجزا و دنبال کردن روابط آن‌ها جنبه‌ای مهم از شناخت است. اما ایراد هگل بر این تلقی بود که اجزا را چنان می‌پنداشت که گویی می‌تواند بیرون از و مقدم بر تمثیل‌یافتنشان در کل وجود داشته باشند، زیرا (مدعی است که) این گام ما را بر آن داشت که اجزا را نیز موجودیت‌هایی اتمیستی به شمار آوریم، و پس از آن ما را به سوی این سؤال گمراه‌کننده سوق داد: این موجودیت‌ها به چه نحو وحدتی را شکل می‌دهند؟ این سؤال (به باور هگل) گمراه‌کننده است زیرا به محض آن‌که مطرح می‌شود، دیگر به دشواری بتوان از شکلی از برساخت‌گرایی کانتی پرهیز کرد.

۸. برای مثال، در باب ساختار آگاهی و خود (self) نگاه کنید به:

Thomas Nagel, *The View from Nowhere* (Oxford University Press, Oxford, 1986), pp. 49–51,

Robert Nozick, *Philosophical Explanations* (Oxford University Press, Oxford, 1981), pp. 94–104;

در باب ساختارِ جوامع نگاه کنید به:

D. H. Ruben, 'Social Wholes and Parts', *Mind*, Vol. 92 (1983), pp. 219–38,

و نیز

Philip Pettit, 'The Varieties of Collectivism', in O. Neumaier (ed.), *Mind, Language and Society* (Verband der wissenschaftlichen Gesellschaften Österreichs, Vienna, 1984), pp. 158–66;

و در باب ماهیت جهان فیزیکی نگاه کنید به:

Paul Teller, 'Relational Holism and Quantum Mechanics', *British Journal for the Philosophy of Science*, Vol. 37 (1986), pp. 71–81.

۹. من این بند را از منبع زیر وام گرفتیم:

W. D. Hart, 'The Anatomy of Thought', *Mind*, Vol. 92 (1983), pp. 264–9 (p. 266).